



کانال امیرکبیر جزوه



@AmirkabirJ

@Amirkabiriha

دسترسی رایگان به فیلم‌های آموزشی تدریس جزوه:



www.polycoursium.com

به نام خدا

جزوه تفسیر موضوعی نهج البلاغه استاد خداوردیان

تهیه و تنظیم: محمدجواد باقرزاده

دی ماه ۱۴۰۱

قاعده اشتقاق صغیر: از ریشه‌ی یک کلمه، عیناً با همان ترتیب حروفش کلمات دیگری ساخته می‌شود. آن کلمه‌ای که از ریشه‌ی آن کلمه‌ای گرفته شده، مصدر نامیده می‌شود. مثال) ذَهَبَ / ذَاهِب

قاعده اشتقاق کبیر: آن اشتقاق است که دو حرف از سه حرف اصلی دو کلمه مشترک باشند و ترتیب حروف آنها نیز یکسان باشد و وزن مصدر آنان نیز یکی باشد؛ که از نظر معنی به یکدیگر بسیار نزدیک خواهند بود (غالباً یکسان)؛ و گویا این دو کلمه در اصل یک کلمه بوده‌اند که به مرور تغییر کرده‌اند. مثال) تَوَبَ - نَوَبَ - أَوَبَ

تعریف قلب (دگرگون شدن/انقلاب): در ادبیات عرب آن است که تمام حروف اصلی دو کلمه، یکسان و مشترک باشد و فقط ترتیب حروف برهم خورده باشد و این حروف جابه‌جا شده باشند. وزن مصادر آن دو حتماً یکی خواهد بود. در این‌جا نیز معنای این دو کلمه به یکدیگر بسیار نزدیک است (غالباً یکسان)؛ گویا این دو کلمه در اصل یک کلمه بوده‌اند که به مرور تغییر یافته و در اثر جابه‌جایی (مثلاً دو حرف)، تبدیل به کلمه‌ی دیگری شده‌اند.

معنی سفر (ادبیات عرب): کنار زدن موانع، حجاب‌ها و پوشش‌ها و پدیدار و آشکار نمودن یک چیز پنهان.

تشریح معنی سفر: وقتی به سفر می‌رویم و نقل مکان می‌کنیم، در اصل پوشش‌ها را کنار می‌زنیم و موارد جدیدی که تاکنون در حجاب بوده‌اند، برای ما آشکار می‌شود.

مثال) **أَسْفَرَتِ الْمَرْأَةُ عَنْ وَجْهِهَا:** آن زن [رو بند را] از صورت خود کنار زد.

مثال) **أَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا:** قیامت، چهره‌ی خویش آشکار کرده است.

تعریف تفسیر: تفسیر از ریشه‌ی "فَسَّرَ"، مقلوب (دگرگون شده) کلمه‌ی "سَفَر" است و "سَفَر" در زبان عرب به معنای کنارزدن موانع و حجاب‌ها و پوشش‌ها و آشکار و واضح نمودن چیزهایی است که پنهان است. بنابراین "تفسیر" از منظر لغوی به معنای کشف و اظهار و آشکار و بیان نمودن معنا، مقصود و مراد گوینده یا نویسنده است.

ترجمه (از ریشه‌ی رباعی "تَرْجَمَ"): برگرداندن زبانی به زبان دیگر (مبدأً به مقصد) با رعایت قواعد دستور زبان آن زبان مقصد.

تفاوت ترجمه با تفسیر چیست؟

ترجمه فقط منتقل‌کننده‌ی معنای ظاهری کلمات به زبان دیگر است و اما تفسیر، مقصود و هدف گوینده را بیان و تشریح می‌کند که کامل‌تر و دقیق‌تر است.

ترجمه بر ۳ نوع است:

۱- ترجمه‌ی تحت‌اللفظی ۲- ترجمه‌ی آزاد یا محتوایی ۳- ترجمه‌ی تفسیری

سبک خاصی از ترجمه، همین ترجمه‌ی تفسیری است که بحثش با تعریف عمومی رایج ترجمه جداست.

تَوَبَ: بازگشت، بازگشتن إِنَابَه: برگرداندن روی به سوی چیزی

نوب: بازگرداندن روی به سوی چیزی ذهاب: رفتن / ایاب: بازگشت (از ریشه‌ی اوب)

تعریف تأویل (از ریشه اول به معنای بازگشت – در قرآن: به معنای تعبیر کردن): بیان کردن یک حقیقت باطنی از مفهوم ظاهری اش.

بسیاری از کتاب‌های آسمانی، یک حقیقت و باطنی دارند که با محتوای ظاهری بیان می‌شود.

در تأویل، از همین مفاهیم ظاهری، عبور کرده و بازمی‌گردیم به همان حقیقت باطنی، به همان سرچشمه‌ای که آن محتوای ظاهری از آن نشأت گرفته است.

نکته: "اول" و "اوب" به قاعده‌ی اشتقاق کبیر، معنی و مفهوم بسیار نزدیک به یکدیگر (قربت معنایی) دارند و هردو در معنای "بازگشت" به کار می‌روند.

میر ابوالقاسم موسوی فندرسکی صوفی، عارف و شاعر ایرانی (اصفه‌ای):

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی

جلسه دوم (سه شنبه ۱۴۰۱/۷/۱۹)

تفسیر بر ۲ نوع است:

۱- تفسیر موضوعی: آن تفسیر است که مفسر، موضوعی را در نظر می‌گیرد و با مراجعه به متن مورد نظرش (مثلاً نهج البلاغه) و جمع‌آوری تمام مطالبی که درباره‌ی آن موضوع در متن آمده است، به نظر گوینده یا نویسنده‌ی آن متن به صورت قطعی و با اطمینان دست پیدا می‌کند و آن موضوع را از جوانب مختلف، از منظر و دیدگاه آن گوینده بررسی می‌کند.

۲ مزیت تفسیر موضوعی:

۱) با اطمینان و به صورت قطعی، نظر نویسنده یا گوینده‌ی متن درباره‌ی موضوعی خاص به دست آورده می‌شود.

۲) جوانب مختلف آن موضوع بررسی و روشن می‌گردد.

۲- تفسیر ترتیبی: آن دسته از تفسیر است که مفسر، یک متنی مانند نهج البلاغه را از ابتدای یک متن یا ابتدای یک بخشی از آن، تفسیر می‌کند و به ترتیب موضوعات مختلفی که در آن متن ذکر شده است را بررسی و تفسیر می‌نماید.

مزیت تفسیر ترتیبی: یک موضوع در ارتباط با سایر موضوعات همراه یکدیگر مورد بررسی قرار می‌گیرند.

نکته: بهترین تفسیر، تلفیقی از دو تفسیر موضوعی و ترتیبی است.

کتاب (در وزن فعال): مصدر یا صفت مشبیه به معنی اسم مفعول "مکتوب" یعنی نوشته شده می‌باشد.

نهج: راه و روش، روشن، گسترده، آشکار، فراخ (غیر مادی) البلاغه: رساندن محتوای کلام بَلَّغَ: رسید / بُلُوغ: رسیدن

فصاحت: شیوایی، روانی بلاغت: در معنای رسایی است و گاهی مقصود از بلاغت، شیوایی نیز هست.

تفاوت فصاحت با بلاغت چیست؟ (در اصل یک معنی دارند اما اگر باهم بیایند متفاوت خواهند بود.)

فَصَح، فِصْحَت یا فِصَاحَت، در معنای روان بودن و شیوایی و بَلُغ، بَلُوغ یا بلاغت نیز در معنای رسایی است اما نوشته و سخن بلاغی به گونه‌ای است که مخاطبین متفاوت، مقصود گوینده را به خوبی درک کنند و این مخاطبین، بین کلام و مخاطب متناسب باشند.

مشخصات کتاب نهج البلاغه: کتاب نهج البلاغه، شامل ۲۴۱ خطبه، ۷۹ نامه (مکاتیب) و ۴۸۹ حکمت (کلمات قصار) از امیرالمومنین (ع) است که در سال ۴۰۰ هجری قمری (توسط سیدرضی - در عصر طلایی تاریخ اسلام) جمع‌آوری و تهیه شده است. این کتاب جنبه‌ی ادبی داشته و از نظر فصاحت و بلاغت، ممتاز است.

بنی عباس: ۱۳۲ تا ۲۳۲ هجری قمری (۱۰۰ سال): دوره تحکیم پایه‌ی قدرت

دوره ظاهری‌گری: ۲۳۲ تا ۳۳۴ هجری قمری (۱۰۲ سال)

گردآوری و کوشش توسط سیدرضی: از سال ۳۵۹ تا ۴۰۶ هجری قمری (۴۷ سال)

عصر طلایی تاریخ اسلام: ۳۳۴ تا ۴۴۷ هجری قمری (۱۱۳ سال)

۲ نقص اساسی نهج البلاغه (کامل اصلاح و برطرف شده است):

(۱) سیدرضی اسناد روایاتی که جمع‌آوری کرده است را نقل نکرده است. (اصلاح توسط کتاب‌های مستند نهج البلاغه)

(۲) کلمات امیرالمومنین (ع) را تقطیع کرده است. (اصلاح توسط کتاب تمام نهج البلاغه)

جلسه سوم (سه شنبه ۱۴۰۱/۷/۲۶)

موضوع درس: تقوی در نهج البلاغه: با محوریت خطبه‌ی هَمَام (متقین)

هَمَام (بر وزن فعال - اسم مبالغه): به معنی بسیار تلاش‌کننده و با پشتکار است.

هَمَّة، هَمَّ یا هَمَّت (هم‌ریشه‌ی اهمّیت): به معنی قصد و تلاش و حرکت به سمت هدفی مهم برای به‌دست آوردن آن است. این هدف برای ما، مطلوب و ارزشمند است.

معنی اصطلاحی تقوی: تقوی (از ریشه‌ی "وَقَى")، به معنی حفظ و نگهداری یک چیز و ملکه‌ی درونی (تثبیت‌شده) انسان است که او را از هر آن‌چه که با سعادتش منافات دارد، محافظت می‌کند.

أَلَا فَصَوْئُوهَا وَ تَصَوُّئُوهَا بِهَا: شما مدتی تقوا را حفظ کنید و بعد از آن، تقوا شما را حفظ و صیانت می‌کند.

نتیجه: تکرار اعمال متناسب با یک صفت، سبب ملکه‌شدن (تثبیت‌شدن) آن صفت در انسان شده و پس از ملکه‌شدن تبدیل به خُلق می‌گردد. بنابراین رفتارهای متناسب با آن به سهولت و بدون تأمل و تروّی (سبک و سنگین کردن) از انسان سر می‌زند.

مثال بخشنده‌گی در حق نیازمند که نباید در آن درنگ و تروّی نمود.

دِرَم داران عالم را کَرَم نیست کَرَم داران عالم را دِرَم (درنگ) نیست

فَيُضَاعَفْ لَهُ أَضْعَافًا: پس خدا بر او چندین برابر بیفزاید. **تقوی الله:** حریم و حرمت خدا را حفظ و نگهداشتن

لغت: تقوی ماضی: وَقَى مضارع: يَقِي امر: قِ

امر به مخاطب جمع: قُوا / مثال: قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا: خود و خانواده تان را از آتش حفظ کنید.

عوامل و اسباب ایجاد تقوا:

۱- ترس از عذاب عقوبت ۲- اشتیاق و شوق به پاداش

۳- درک ارزش و شأن خود ۴- درک حضور خدا و حفظ حرمت او

نکته: ۲ مورد سه و چهار، مربوط به داستان حضرت یوسف (علیه السلام) می باشند.

نتایج و معلول ها:

۱- پرهیز کاری ۲- انجام تکالیف و واجبات ۳- ترک مشتهیات

۴- ترک ماسوی الله (هرچیز غیر از خدا) ۵- پرهیز و دوری از گناه

تقوا (فردی یا اجتماعی) بر ۲ نوع است:

۱- ضعیف: دوری از محیط گناه و شرایطی که زمینه ی گناه در آن فراهم است.

شعری از باباطاهر در این زمینه:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد (تقوی) زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

۲- قوی: کسی که تقوی در او ملکه و تثبیت شده است و نه تنها در محیط گناه آلوده نمی شود بلکه محیط را نیز تغییر می دهد.

تعریف مُسْتَبَهِ: کاری که انسان، علم و اطمینان به حرام بودن آن ندارد اما احتمال عُرفی و عقلانی (احتمالی که عموم مردم به آن اعتنا و توجه دارند) می دهد که آن کار حرام باشد.

نتیجه: تقوی، عامل سعادت دنیایی و آخرتی و فردی و اجتماعی و جسمی و روحی انسان هاست. از نگاه قرآن، برتری انسان ها (ارزشمندی آنها) به میزان تقوای شان است.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ: همانا گرامی ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست.

برخی از آثار و ثمرات تقوی در قرآن (اهمیت تقوی):

۱- نجات از جهنم: وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا: و هیچ یک از شما (نوع بشر) باقی نماند جز آن که به دوزخ وارد شود؛ این حکم حتمی پروردگار توست.

ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا: پس از ورود همه در دوزخ، ما افرادی را که خداترس و باتقوا بوده‌اند، نجات خواهیم داد و ستمکاران را فرو گذاریم تا در آن آتش به زانو درافتند.

نکته: تنها راه نجات انسان از جهنم، تقواست و اگر تقوا نداشته باشد، جهنمی خواهد شد. باطن دنیا جهنم است و صراط از جهنم می‌گذرد.

نکته: غیر از شرک، خدا هر گناهی را که بخواهد، می‌آمرزد. (لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا: از رحمت الهی نومید مباشید؛ چرا که خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد).

إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: که شرک بسیار ظلم بزرگی است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ: محققاً خدا گناه شرک را نخواهد بخشید (عام) و سواى شرک را برای هر که خواهد می‌بخشد. (تخصیص عام توسط خاص)

شیطان: اسم عام: هر نافرمان و سرپیچی‌کننده را گویند. عام + خاص: تخصیص عام توسط خاص

إبلیس: اسم خاص: همان شیطان و اهریمن خاص که مد نظرمان است، می‌باشد.

۲- بهشتی‌شدن (بهشت ابدی): إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ: فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ: محققاً اهل تقوا در باغ‌ها و کنار نهرها (بهشت ابدی) منزل گزینند؛ در منزل‌گاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزّت و سلطنت جاودانی متنعم‌اند.

۳- رسیدن به قرب الهی (مقام عندالله): **نکته:** "قربه إلى الله" که دشمنان امام حسین (ع) می‌گفتند و داعش امروزی می‌گوید، اشتباه و کفر است.

۴- به‌دست آوردن فرقان (وسیله‌ی تشخیص و جدا کردن حق از باطل): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل (فرقان) قرار می‌دهد.

۵- علوم غیر آموزشی (اعطایی): ابتدا باید دانست که علوم بر ۲ گونه است:

(۱) **آموزشی:** الف) رایج (متعارف): علومى که با رفتن به کلاس به‌دست می‌آیند. مثال: ریاضی، فیزیک، فارسی، عربی، معارف و...
ب) غیر رایج (غریبه، نامتعارف): علومى که با به دنبال کردن آنها، زندگی مختل می‌گردد. خود شامل دو نوع حلال (مثال: جَفَر، علم الأعداد و الأوقات، علم الأسماء و الأوراد و...) و حرام (سحر و جادو، تسخیر جن، کیهانت، قیافه‌شناسی و...) است. **نکته:** تسخیر جن با موکل بودن آنها که توسط خدا برای حضرت سلیمان علیه‌السلام صورت پذیرفت، متفاوت است.)

(۲) **غیر آموزشی (اعطایی یا همان علم‌الوراثه):** شرط لازم برای تمامی علوم اعطایی، تقوا می‌باشد.

(۱) وحی: مهم‌ترین علم غیر آموزشی می‌باشد که فقط برای پیامبران است. شرط نزول آن، معصوم بودن است که بالاتر از تقوی می‌باشد و باید زمان و شرایط لازم برای آمدن پیامبر جدید مهیا باشد. **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ:** خدا بهتر می‌داند که در کجا رسالت خود را مقرر دارد.

۲) علم لدنی (لَدُنْ: نزد): در الهیات، به علمی می‌گویند که بدون تعلیم و تعلّم و بی‌واسطه به‌دست آمده باشد. در اصل همان وحی است اما مختص پیامبران نمی‌باشد. با علم لدنی، کسی به مقام پیامبری نمی‌رسد زیرا که نبوّت خاتمه یافته است.

نکته: امام علی (ع) دارای علم لدنی بودند و نه وحی.

۳) علم سرّ (راز): نتیجه‌ی آماده‌ی مرگ بودن و ذره‌ای از حُبّ دنیا را در دل نداشتن و البته بغض دنیا را در دل جای دادن است. مثال: داستان حضرت سلیمان علیه‌السلام که با چشمان باز درحالی‌که به عصای چوبی تکیه داده بودند، رحلت کردند. **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ:** آن کس که به علمی از کتاب الهی دانا بود (یعنی آصف بن برخیا یا خضر که دارای اسم اعظم و علم غیب بود)، گفت که من پیش از آن‌که چشم بر هم بزنی، تخت را می‌آورم. (همان دم حاضر نمود).

۴) حکمت: وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا: و هر که را به حکمت و دانش رسانند، دربارهی او مرحمت و عنایت بسیار کرده‌اند. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمِ اللَّهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و از خدا بترسید و خداوند هم به شما تعلیم مصالح امور می‌کند و خدا به همه چیز داناست.

۶- معیار قبولی تمامی اعمال ۷- رزق و روزی از جایی که حساب (گمان) نمی‌کنیم. ۸- نجات از گرفتاری‌ها

جلسه چهارم (سه شنبه ۱۴۰۱/۸/۳)

نکته: انسان موجودی مختار است و برای رسیدن به هدف (سعادت‌ش) باید با اختیارش به آن برسد. دنیا نیز عالم اختیار است.

جَنَّةٌ: جَنِّ: جَنین: مَجْنون: پوشیده (عقل مَجْنون پوشیده‌شده است و دیوانه خطاب می‌شود).

جَنَّةٌ، جَنَّتْ: باغی که پوشش گیاهی کاملی دارد و کاملاً از گیاه پوشیده‌شده است.

نکته: انسان‌های بی‌بصیرت به خیال این‌که کار خوب می‌کنند، گرفتار گناه و ظلم شده‌اند. **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صَنْعًا:** بگو که آیا می‌خواهید شما را بر زیان‌کارترین مردم آگاه سازیم؟ [زیان‌کارترین مردم] آنها هستند که سعی‌شان در راه دنیای فانی تباہ گردید و به خیال باطل می‌پنداشتند که نیکوکاری می‌کنند.

نکته: راه‌هایی از بی‌بصیرت بودن، عارف به زمان بودن است.

۲ عامل مهم برای عارف به زمان بودن:

(۱) درونی: دستیابی به فُرقان (نورانیّت) جهت تشخیص حق از باطل که نتیجه‌ی تقواست.

(۲) بیرونی: کسب اطلاعات صحیح (از رسانه‌های به‌حق و درست)

جلسه پنجم (سه شنبه ۱۴۰۱/۸/۱۰)

خَشِيتٌ: ترس ناشی از عظمت خدا و توجه به حضور او را گویند.

نکته: نباید علل و عوامل تقوی را با برخی از آثار و ثمرات تقوی اشتباه گرفت. تقوی شرط قبولی اعمال است زیرا کسی که تقوا ندارد، عمل‌ش حبط می‌شود.

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: بی تردید، خدا [قربانی را] از متّقیان خواهد پذیرفت.

إِحْبَاطُ (حبط عمل): از بین رفتن اثر کارهای خوب (حسنات) به واسطه‌ی کفر یا تبعیت از اعمال ناشایست. (همان رشته‌ها را پنبه کردن است).

تکفیر: پوشاندن (پوشیده شدن و یا از بین رفتن) و بی اثر شدن گناهان به واسطه‌ی حسنات است.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ: همانا نیکوکاری‌ها، بدکاری‌ها را نابود می‌سازد.

نکته: انکار خدا، دین و تمسخر آنها، از بزرگ‌ترین گناهان است. بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: آری، هر کس اعمالی زشت اندوخت و کردار بدش به او احاطه نمود، چنین کسانی اهل دوزخ‌اند و در آن آتش پیوسته، مُعَذَّب (عذاب کشیده) خواهند بود. نکته: باید دانست که هیچ چیزی از عالم از بین نمی‌رود.

وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا: و آنچه انجام دادند (به آن عمل کردند)، را حاضر یافتند.

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَفْضِيحُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ: و صبر کن که خدا هرگز اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گذارد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا: در مورد کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، قطعاً، ما پاداش کسی را که عملش نیکو باشد، ضایع نخواهیم کرد.

نکته: خدا کوچک‌ترین کار خوب را هم در نظر دارد اما بعضی به وسیله‌ی نداشتن تقوی، آن را حبط عمل می‌کنند.

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ: و هر کس که تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی را برای او فراهم می‌کند و از جایی که گمان نمی‌برد، به او روزی عطا می‌کند.

معنی بلا (از ریشه‌ی بَلَى و بَلَوَ با سه حرف اصلی "ب ل ی"): امتحان، گرفتاری، آشکار کردن، هر چیزی که در زندگی برای پدیدار شدن نهفته‌ها رخ می‌دهد. امتحان، میزان توانایی را آشکار می‌گرداند.

امتحان‌های الهی به ۲ صورت رخ می‌دهد:

(۱) به وسیله‌ی خیر یا نعمت‌ها (رفاه، عزّت اجتماعی، سلامتی و...)

(۲) به وسیله‌ی شر یا گرفتاری‌ها (بیماری، آفت و...)

وَتَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً: و ما شما را با بد و نیک و خیرات و شرور عالم، امتحان (مبتلا) می‌کنیم.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ: اما انسان [کم‌ظرف و ضعیف و بی‌صبر]، چون خدا او را برای آزمایش و امتحان کرامت و نعمتی می‌بخشد، در آن حال [مغرور ناز و نعمت می‌شود] و می‌گوید: خدا مرا عزیز و گرامی داشت.

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ: و اما هنگامی که برای امتحان، روزی‌اش را بر او تنگ می‌گیرد، [مأیوس می‌شود] و می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است.

انواع بلاها و گرفتاری‌ها:

(۱) بلاهای خودساخته (غالب بلاهای انسان): معلول (نتیجه‌ی مستقیم) گناه و کوتاهی خود شخص است و این نوع گرفتاری نه تنها کفّاره‌ی گناه نیست بلکه عقوبت هم دارد. مثال) عدم رعایت و تصادف

(۲) کفّاره‌ی گناهان دیگر: نتیجه‌ی غیر مستقیم گناه و کوتاهی شخص می‌باشد. در اصل این کفّاره، لطفی از جانب خداوند متعال است که گناه شخص، پاک شده و او آمرزیده شود.

نکته: خدا عادل‌تر از آن است که شخصی را دو مرتبه عقوبت کند؛ یعنی اگر در دنیا عقوبت شود، در آخرت عقوبت نخواهد شد.

(۳) تنبیه و بیدار کردن از خواب غفلت (غفلت‌زدا): یک‌سری از بلاها برای تنبیه و بیداری انسان‌ها است. انسان به دلیل روزمرگی، رفاه و داشتن نعمت، دچار غفلت از خدا و درگیر ارزش و جایگاه خود می‌شود.

فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ: پس آن کسانی را که اطاعت نکردند، به بلاها و مصیبت‌ها گرفتارشان ساختیم؛ شاید به درگاه خدا، گریه و زاری کنند.

(۴) آزمایش درجه‌ی ایمان فرد (جهت ارتقای ارزش تقوای انسان): **أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ:** آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند ما ایمان [به خدا] آورده‌ایم، رهای‌شان می‌کنند و هیچ امتحان‌شان نمی‌کنند؟

(۵) هزینه‌ی دیدار (ترفع درجه برای وصال به خدا): این بلا برای افرادی است که پاک هستند و گناهی ندارند. (أولیای الهی) افرادی از این دست، خود خدا را می‌خواهند [که دارای تمامی کمالات است]. و باید که تمامی بلاها (گرفتاری‌ها) را از بین ببرند تا به وصال الهی برسند؛ و این کار بسیار سخت بوده و هزینه‌ای در پی دارد.

إِنَّ اللَّهَ لَيَجَرِّبُ أَحَدَكُمْ بِالْبَلَاءِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِ كَمَا يُجَرِّبُ أَحَدَكُمْ ذَهَبَهُ النَّارُ: همانا خداوند، هر یک از شما را، با آن که کاملاً می‌شناسد، در بوته‌ی بلا می‌نهد؛ همان‌گونه که هر یک از شما، طلا‌ی‌ش را در بوته‌ی آزمایش می‌نهد.

إِنَّ اللَّهَ يُجَرِّبُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ بِالْمِخْنِ وَ الْبَلَايَا كَمَا يُجَرِّبُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ: همانا خداوند، بنده‌ی صالح را با سختی و بلاها آزمایش می‌کند؛ همان‌گونه که طلا به وسیله‌ی آتش، مورد آزمایش قرار می‌گیرد.

وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا: و خدای‌شان، شرابی پاک و گوارا [از کوثر عنایت به آنها] بنوشاند.

تذکر: امتحان میان‌ترم روز پنجشنبه ۱۴۰۱/۸/۱۹ تا پایان همین صفحه می‌باشد.

سوالات امتحان میان‌ترم روز پنجشنبه ۱۴۰۱/۸/۱۹ (از ۶ نمره)

- (۱) تأویل و تفسیر را کامل توضیح بدهید. سپس آنها را با یکدیگر مقایسه نموده و تفاوت‌شان را بیان کنید.
 - (۲) نهج‌البلاغه چگونه کتابی است؟ (بیان ویژگی‌هایی همچون نام نویسنده، بخش‌ها، نقص‌ها یا نقاط ضعف و...)
 - (۳) تقوی را از منظر لغوی و اصطلاحی شرح دهید و علّت‌های (عوامل) تقوی را بیان کنید.
 - (۴) فُرقان را تعریف کنید و اهمیّت و ثمره‌ی آن را ذکر کنید.
 - (۵) انواع بلاها و گرفتاری‌ها را دسته‌بندی کنید. (هرکدام جداگانه شرح داده شود).
- ایمیل استاد جهت تجدید نظر در نمره و ارتباط:

verdian@aut.ac.ir

خطبه خوانی:

صَحْب: کسی را همراهی کردن

صاحب و مُصاحب: همنشین و همراه

هَمَام: لقب یکی از همراهان امام علی (ع) که از حضرت درخواست می‌کند تا صفات و ویژگی‌های متّقین را برای‌ش بیان کند. (فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرَ إِلَيْهِمْ) و گفت: یا امیرالمؤمنین، صفات و ویژگی‌های متّقین را طوری برای من بیان کن که گویی آنها را می‌بینم. فَتَنَاقَلَ (علیه‌السلام) عَنْ جَوَابِهِ: امام از پاسخ کامل به او ابراز سنگینی کرد. (خودداری کرد). تَنَاقَلَ: خودداری کردن از انجام کاری به علّت سنگینی آن. (حضرت علی علیه‌السلام از فرمودن کامل مطلب، خودداری کردند زیرا یقین داشتند که هَمَام از شدّت سنگینی آن سخن، جان خواهد داد). ثُمَّ قَالَ يَا هَمَامُ اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ، فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ: سپس فرمود: ای هَمَام از خدا بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

دور: استفاده از عبارت یا کلمه‌ای [مشابه یا تکراری] در تعریف همان کلمه که این‌جا حضرت نیز همین کار را کردند. (فرمودن "اتَّقِ اللَّهَ" و "إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا" در جواب درخواست هَمَام که "صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ" بود).

هَمَام تنها متوجه شد که باید همان قدر اندک که هر انسانی از تقوی می‌داند یعنی انجام واجبات و ترک محرّمات را انجام دهد. این معیّتی که در آیه آمده، از نوع معیّت همراهی و پشتیبانی است.

انواع مع (همراهی کردن):

(۱) مع تکوینی (معیّت قیومیّه): یعنی همه‌ی مخلوقات در وجودشان و افعال و صفات‌شان به خداوند تکیه کرده باشند زیرا خداوند کامل، بی‌نیاز و بی‌نیاز (صَمَد) است؛ بنابراین هیچ چیزی حتّی خیالی که لحظه‌ای از ذهن ما می‌گذرد، از وجود و محضر و پیشگاه خداوند بیرون نیست. وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ: و هر کجا که باشید او با شماست. وَ لَا يَغُزِبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ: و مقدار ذره‌ای (از موجودات عالم در آسمان‌ها و زمین) از او پوشیده نیست. (چون خداوند، وجود مطلق، کامل و نامحدود است. خداوند بسیط است یعنی جزء ندارد. مخلوقات، نمودها، تجلّی‌ها و نشانه‌هایی از وجود خدا هستند). فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ: پس به هر طرف روی کنید، به سوی خدا روی آورده‌اید.

جلسه ششم (سه شنبه ۱۴۰۱/۸/۱۷)

قیومیّه: چیزی که به واسطه‌ی تکیه‌گاهی که دارد، ایستاده است و مایل می‌باشد و قائم نیست.

قائم بالذات: چیزی که قوام‌ش به خودش وابسته است و تکیه‌گاهی ندارد.

قیّم: علاوه بر آن که خودش به تکیه‌گاه نیاز ندارد، تکیه‌گاه چیز دیگری نیز می‌باشد. (مثال: قرآن)

قیوم: تکیه‌گاه همه‌چیز دیگر است و به تکیه‌گاه نیاز ندارد.

عَذَب: عَذَاب و درد، گوارا عَزَب: بیرون بودن عَزَم: اصرار کردن، قسم دادن، اراده‌ی قوی

آتم: کلمه‌ای یونانی به معنای نَشْكَن و غیرقابل تجزیه

(۲) مع تشریفی (حمایتی، پشتیبانی): همراهی و حمایت در جهت شرافت بخشیدن و یاری دادن است.

هَمَام از این جواب قانع نشد. فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ: اما هَمَام دست بردار نبود و اصرار ورزید.

سپس هَمَام می‌گوید که شما همه چیز را می‌دانید و اگر کسی سوالی بپرسد، شما او را ناامید نمی‌کنید.

جلسه هفتم (سه شنبه ۱۴۰۱/۸/۲۴)

کارها با ۳ چیز آغاز می‌شود:

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم (از ریشه‌ی "بَسَمَ" و هم‌ریشه‌ی اِسْم، وَسَمَ یا سِمَه، به معنی داغی که بر چارپایان می‌زدند تا مالک آن مشخص شود، می‌باشد): بسم الله، عملی از انسان است که مُهر (نشان یا علامت) خدایی داشته باشد. لذا اگر کاری برای خدا (خالص) باشد، آن گاه آن کار به خصوص، نشانِ خدایی بودن خواهد داشت. "بسم الله" به صورت لفظی خوب است اما باید در عمل همراه شود.

نکته: الفظی که برای نامیدن خدا به کار برده می‌شوند، در حقیقت "اِسْمُ اِلهِ" هستند. اسم خدا، آن حقیقتی می‌باشد که نشانه‌ی ذات خداست. بنابراین دقت شود که حقیقت رحمت، آن رحمت گسترده‌ی خدا می‌باشد که رحمان الرحیم "اِسْمُ اِلهِ" آن است. مثال اِسْمُ اِلهِ: نیرو (قدرت یا توان) - خدا (الله) - دانش (علم یا اطلاعات)

كُلُّ امْرِئٍ ذِي بَالٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَهُوَ أَقْطَعُ أَبْتَرُ مَمْحُوقٍ مِنْ كُلِّ بَرَكَهٍ: هر کار ارزشمندی که با ستایش الهی و درود بر من آغاز نشود، گفتاری ناتمام و ناقص است؛ و از هر برکتی محروم است.

ارزش هر کار بر ۲ گونه است:

(۱) ذاتی (فعل): شامل ۲ نوع دنیوی (لذت‌های جسمی، لذت‌های خیالی و...) که از دیدگاه خداوند، به تنهایی هیچ ارزشی ندارد و مَناع، یعنی قابل تبدیل شدن به چیز ارزشمند می‌باشد و یا آخرتی (بهشتی شدن و نجات از جهنم، رسیدن به خدا و...) هستند.

نکته: خدا، تنها وجود نامحدود از تمامی جهات است. خداوند متعال، خیر و کمال مطلق بوده و باقی موجودات محدود هستند.

مثال) رسول الله (صلی الله علیه و آله) درباره‌ی ضربت امیرالمؤمنین (ع) در روز جنگ خَنْدَق به «عَمْرُو بْنُ عَبْدِود» فرمود: «ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» یعنی ضربت علی (ع) در روز خَنْدَق، از عبادت ثَقَلَيْنِ پرفضیلت‌تر است. تفسیر: چون خالصانه، تنها برای خداوند صورت گرفته است.

(۲) عَرَضی (فاعل): شامل ۳ نوع درجه‌ی ایمان فرد، درجه‌ی معرفت فرد و نیت فاعل (مختص خدا بودن که ارزش بی‌نهایت می‌گیرد). می‌باشند.

(۲) حمد و ثنای الهی: حمد، بر نعمت است؛ یعنی همین اندازه که توان داریم و زنده هستیم، باید شکرگزار خداوند متعال باشیم.

۳) صلوات بر محمد و آل محمد: **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**: همانا نیکوکاری‌ها، بدکاری‌ها را نابود می‌سازد. (یکی از کارهای خوب، صلوات است.) حاج آقا عبدالکریم حق‌شناس در ۸۰ سالگی فرمود: صلوات، نورانی‌تی است که بیشترین تأثیر را در زندگی آدمی داراست.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ: اما بعد (کلمه‌ی "بعد" ظرف و دائم‌الاضافه است و وقتی که مُضاف آن معلوم می‌باشد و حذف می‌شود، آن‌گاه مضموم یعنی دارای ضمه شده و منصوب نمی‌گردد.) از ستایش پروردگار [و ثنا و صلوات]، همانا خداوند سبحان، پدیده‌ها را در حالی آفرید که از اطاعت‌شان بی‌نیاز و از نافرمانی آنان در امان بود؛ زیرا نه معصیت گناهکاران به خدا زیانی می‌رساند و نه اطاعت مؤمنان برای او سودی دارد.

نکته ۱: رابطه‌ی مخلوقات (معلول) با خالق (علت)، مانند رابطه‌ی بین بنا و بنا یا ساعت و ساعت‌ساز نیست که تنها در حدوث (پدید آمدن) نیازمند خالق و علت (پدید آورنده) باشد؛ بلکه مانند رابطه‌ی نور لامپ و برق است که هر لحظه، نور جدید پدید می‌آید. نور به‌طور پیوسته و مستمر، نیازمند برق است. بنابراین معلول (مخلوق) هم حدوثاً و هم در بقاء به علت (خالق) نیازمند و وابسته است.

مثال) جریان جدید در مدار برق و تولید نور، هرگز نمی‌شود در یک رودخانه دو مرتبه شیرجه زد و هر بار تغییر می‌کند. (به‌گفته‌ی فیلسوف یونانی قبل از میلاد مسیح) و شعر مولانا که می‌گوید: عکس ما در جوی آب می‌گذرد و تصویر تازه‌ای در آب می‌افتد.

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
عمر همچون جوی نو، نو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد

نکته ۲: غرض (هدف) در کار بر ۲ گونه است:

(۱) فاعل: این هدف، از فاعل (کننده‌ی کار) است که برطرف‌کننده‌ی نقصی (جسمی، دنیایی، آخرتی و وهمی و...) می‌باشد.

مثال) حق‌التدریس گرفتن استاد برای تدریس، إرضای علاقه‌مندی، جایگاه اجتماعی، ثواب آخرتی و...

توجه: غرض فاعل، نشانه‌ی نقص فاعل است.

(۲) فعل (کار): نتیجه‌ای که به دنبال یک کار حاصل می‌شود یا نتیجه‌ای که بر یک کار مترتب می‌شود؛ خواه آن کار، نقصی را از فاعل برطرف می‌کند (سودمند است) و یا نمی‌کند.

مثال) انتقال اطلاعاتی در مورد نهج البلاغه (سودمند) یا نشستن بر روی صندلی برای ساختن آن. (غیر سودمند).

توجه: هدف‌مندی کار، نشانه‌ی حکیم‌بودن فاعل است.

شرح و توضیح ۲ جمله‌ی مهم و یک حدیث قدسی:

(۱) خداوند از هیچ کار خود، هدفی یا غرض فاعلی ندارد: چون خداوند، غنی مطلق و یا صمد است و هیچ نقصی ندارد؛ و همچنین، غرض یا هدف فاعل، نشانه‌ی نقص فاعل است.

مثال) **وَقَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ:** و [باز به یاد آرید که] موسی گفت: اگر شما و همه اهل زمین یک مرتبه کافر شوید، خدا [از همه] بی نیاز و ستوده‌ی صفات است.

۲) تمام کارهای خداوند دارای هدف یا غرض فعلی است: چون خداوند، حکیم مطلق است و حکیم مطلق، کار بیهوده یعنی کار عَبَث و بدون غرض فعل، انجام نمی‌دهد.

مثال) **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ:** و من، جن و انس را نیافریدم؛ مگر برای این که مرا [به یکتایی] پرستش کنند. (عبادت و عبودیت، غرض فعل است؛ یعنی عبادت، کمال مخلوق است و نه نیاز خالق. تفسیر: عبادت یا پرستش، یعنی هر کاری که دارای حسن فعلی (کار پسندیده که قابل استناد به خداست.) و حسن فاعلی (ایمان، نیت خالص و... به معنی عام) باشد. عبودیت، بندگی و تسلیم محض کسی بودن است. «العبد و ما فی یدِهِ کَانَ لِمَوْلَاهُ» عبد، خودش و آنچه در اختیار اوست، مال مولایش است.

داوود علیه السلام گفت: «يَا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرَفَ»: پروردگارا! برای چه مخلوقات را آفریدی؟ خداوند متعال فرمود: گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند.

تفسیر: معرفت و شناخت خداوند، غرض فعل و کمال مخلوق است و نه نیاز خالق یعنی خداوند بلندمرتبه.

ز عشق ناتمام ما جمال یار مُستَغنی است به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را؟

فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ (جمع "موضع" به معنی جایگاه): پس روزی بندگان را تقسیم، و هر کدام را در جایگاه خویش قرار داد.

مَعَايِش (از ریشه‌ی "عیش" به معنی زندگی، جمع مَعِيشَت): غالباً "عیش" به زندگی دنیایی و مادی گفته می‌شود و در مورد آخرت، معمولاً حیات یا زندگی معنوی و باطنی اطلاق می‌شود.

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ؟ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: آیا آنها باید فضل و رحمت خدای تو را تقسیم [و مقام نبوت را تعیین] کنند؟ در صورتی که ما خود، معاش و روزی آنها را در حیات دنیا تقسیم کرده‌ایم.

نکته ۱: "أَهُمْ" استفهام انکاری دارد.

نکته ۲: "نَحْنُ" برای جمع به کار می‌رود. جمع به کار بردن، نشانه‌ی گرامی داشت و یا احترام است. هرکاری را که خداوند، با وسائط و اسباب یعنی ملائکه، شرایط طبیعی و یا... انجام می‌دهد، جمع به کار می‌برد. از طرفی ظرفیت خداوند نامحدود، در ظرفیت ذهن آدمی نمی‌گنجد و خداوند از "ما" به جای "من" استفاده می‌کند.

جلسه هشتم (سه شنبه ۱۴۰۱/۹/۱)

توحید افعالی: هرچه در عالم رخ می‌دهد (پدید می‌آید)، مستقیم (بدون واسطه) و یا غیرمستقیم (با واسطه) فعل خداست. در اصل، تنها فاعل حقیقی و مستقل، خداوند است. لا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ: در جهان، هیچ علت (فاعل) حقیقی به جز خداوند [که "واجب الوجود" است] وجود ندارد.

یکی از شبهات مختار بودن انسان: اگر همه کاره‌ی عالم خداست، پس طبق قاعده‌ی فلسفی بالا، همه چیز از جمله انسان اختیار ندارد!

من می خورم و هر که چون من اهل بود می خوردن من به نزد او سهل بود

می خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

پاسخ عقلانی شبهه: خداوند هر لحظه همچون نور، وجود دهنده‌ی عالم است و به انسان، قدرت سخن گفتن و... عطا می کند. اختیار زیستن و چگونه زیستن انسان به دست خداوند متعال است و شرایط انجام هر کاری را خداوند فراهم می نماید.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بگو ای پیغمبر! بار خدایا، ای پادشاه ملک هستی، تو هر که را خواهی، ملک و سلطنت بخشی و از هر که خواهی، ملک و سلطنت بازگیری؛ و هر که را خواهی، عزت دهی و هر که را خواهی، خوار گردانی؛ هر خیر و نیکویی به دست توست و تنها تو، بر هر چیز توانا هستی.

آن کس که ز روی علم و دین اهل بود داند که جواب شبهه بس سهل بود

نکته: دلیل و استدلال توحید افعالی، نوع رابطه‌ی معلول (مخلوق) به علت (خالق) و استمرار نیاز معلول به علت است. وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: و شما (کافران)، آراه حق را نمی خواهید مگر خدای آفریننده‌ی عالم بخواهد. فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ: پس هر که می خواهد، ایمان آورد و هر که می خواهد کافر شود. (در نتیجه، وجود اختیار این گونه اثبات می شود).

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی (بازی) کند از هم فرو ریزند قالبها

پاسخ لفظی شبهه: خداوند حکیم است و تمامی کارهایش، حکیمانه صورت می گیرد.

بسم الله الرحمن (رحمت عام) الرحيم (رحمت خاص):

(۱) رحمانیت (رحمت عام): عطا کردن وجود و کمال به هر مستعد وجود و کمال با توجه به نوع و میزان استعداد او را گویند. باید توجه داشت که تمامی موجودات بر سر خوان رحمانیت الهی قرار گرفته اند.

در ناپسته‌ی احسان گشاده ست به هر کس آنچه می بایست داده ست

مثال) برق در مدار جریان می یابد و بستگی دارد چه وسیله‌ای و با چه توانی از آن برق استفاده کند.

مثال) قرار دادن وسیله گرمایزا (بخاری، شومینه، هیتر و...) و یا سرمازا (کولر، فن و...) در اتاق که کارکردشان باهم متفاوت است.

مثال) باران بر بذر گل ببارد، گل می روید؛ بر خار ببارد، خار می روید و همچنین بر سنگریزه ببارد، هیچ اثری ندارد.

(۲) رحیمیت (رحمت خاص): آن دسته از رحمت است که فقط به مؤمنین و کسانی که تلاش کرده اند و کار خیری انجام داده اند، در مقابل قهر و غضب خداوند اعطاء می شود. "رحیمیت" در تضاد با "غضب" و همچنین "لطف" در تضاد با "قهر" می باشد.

نکته: ایمان داشتن و انجام عمل صالح اختیاری است.

وَرَحِمَتْ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ: و رحمت خدا(بهشت) از آنچه(مال دنیا) جمع می کنند، بسیار بهتر است. **أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوها:** دنیا آن هارا خواست ولی ایشان دنیا را نخواستند.

وَقَالَ(ص) لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ مِثْلَ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ مَا أُعْطِيَ كَافِرًا وَلَا مُنَافِقًا مِنْهَا شَيْئًا: پیامبر(ص) فرمود: اگر دنیا نزد خداوند به اندازه ی بال مگسی ارزش داشت، چیزی از آن را به کافران و منافقان نمی داد.(لذَّت دنیا را به هیچ کافری نمی چشاند).

وَلَوْ أَنَّ الْبَنِيَّانَ لَبَنُوْنَهُمْ سَفَقًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ: و اگر نه این بود که مردم، همه یک نوع و یک امت اند، ما [از پستی و بی قدری دنیا] برای آنان که کافر به خدا می شوند، سقف خانه های شان را از نقره ی خام قرار می دادیم و [چندین طبقه که] نردبام هایی [نصب کرده] که بر سقف بالا روند.

وَلِيُبَيِّنَ لَهُمْ أَنْبَاءَ مَا رُفِعَ عَنْهُمْ فِي الْأَنْبَاءِ الْأُولَى: و نیز بر منزل های شان [از بزرگی و وسعت] درهای بسیار و تخت های زرنگار که بر آن تکیه زنند، قرار می دادیم. وَ زُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعٌ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ: و عمارات شان به زر و زیور می آراستیم؛ و این ها همه مَتَاع (قابل تبدیل شدن به چیز ارزشمند) دنیاست و [نعمت های ابدی] آخرت نزد خدای تو مخصوص اهل تقواست. فَأَلْمُتَّقُونَ فِيهَا (الدُّنْيَا) هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: پس پرهیزگاران را در این جهان فضیلت هاست.

فضیلت (از ریشه ی "فَضَلَ" به معنی اضافه و یا برتری داشتن): اخلاق و رفتارهایی که برجسته، برتر، ارزشمند و شایسته است.

فضیلت در ۲ معنی به کار می رود:

(۱) ارزش(متضاد: ردیلت به معنی بی ارزش و اخلاق و رفتار زشت و ناپسند)

(۲) کامل و بلکه مافوق کامل(متضاد: نقیصه به معنی کمبود و نقصان داشتن)

معیار فضیلت و ردیلت اخلاقی چیست؟ ارسطو(فیلسوف یونانی): حد اعتدال و میانه روی در به فضیلت رساندن [و ارضای] تمام قوا و استعداد های انسانی، فضیلت و همچنین افراط(زیاده روی) و یا تفريط(کوتاهی در ارضای قوا و استعدادها)، ردیلت است.

قوای انسانی	حد افراط	حد اعتدال	حد تفريط
قُوَّةُ شَهْوَتٍ (جذب مُلَاطِم یا سازگار)	شهوت رانی، شکم بارگی	عَفَت: به فعلیت رساندن شهوت در چهارچوب عقل	سرکوب میل های مشروع همچون ریاضت های غیرعقلی و غیرشرعی
قُوَّةُ غَضَبٍ (دفع مُنَافِر یا ناسازگار)	تَهَوُّر یا گستاخی	شجاعت	ترس
قُوَّةُ عَقْلِ (حل مسئله)	به کار بردن عقل در امور غیرعقلی همچون درک ذات خدا و احکام	حکمت	بِلاَهَت و حِمَاقَت
قُوَّةُ عَامِلِه (عمل کننده)	ظلم(عدم قرارگیری در جای خود)	عدالت	ظلم(عدم قرارگیری در جای خود)

جدول بسیار مهم

شهوت: جنبه ای از انسان است که هر چیزی که برای بقاء و کمال خودش(از جمله لذت خود) مُلَاطِم و سازگار بداند، آن را جذب می کند و به دست می آورد.

قُوَّةُ غَضَبٍ (دفع مُنافِر یا ناسازگار): جنبه‌ای از وجود انسان است که هرچه با وجود، بقاء و کمال او، ناسازگار بدانند را دفع می‌کند.

نکته: اعتدال در بین قوای مختلف یعنی علاوه بر این که هر قُوَّه‌ای در حد اعتدال به فضیلت برسد، تمام قوا در حد ارزش و اهمیت خود نیز مورد توجه واقع شوند.

معیار فضیلت از دیدگاه دین: هرچه که انسان را به سعادت کامل و مطلق (نزدیکی به خدا که تنها وجود مطلق است) و همچنین سعادت دنیوی، آخرتی، جسمانی، روحانی، اجتماعی، فردی و... نزدیک کند، فضیلت است و هرچه که او را از سعادتش دور نماید، رذیلت است.

ابزارهای تشخیص مصادیق فضائل و رذائل بر ۳ نوع است:

(۱) عقل (قُوَّة حل مسئله): قُوَّه‌ی تشخیص، سنجش و گزینش است. آنچه که انسان به وسیله‌ی آن، مشکلش را حل کرده و به اختراع و ابداع می‌رسد. **إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَتْمَّةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ:** خداوند را بر مردمان دو حجت است: حجتی بیرونی و حجتی درونی. حجت بیرونی، همان فرستادگان و پیامبران و امامان (علیهم‌السلام) هستند و حجت درونی، همان خردها هستند.

حجت: دلیلی است که طرف مقابل را وادار به سکوت کرده و از پاسخ‌گویی باز می‌دارد.

(۲) فطرت (نفس مُلَهِّمَه و یا همان روان الهام‌گیرنده): بُعدی از خودیت انسان است که خوبی‌ها و بدی‌ها به آن الهام (إلقاء) شده است. او به خوبی‌ها تمایل (گرایش) دارد و از بدی‌ها بیزار (گریزان) است.

وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا: و قسم به نفس ناطقه‌ی انسان و آن که او را نیکو به حد کمال بیافرید؛ و به او شر (پرده‌داری و حریم‌شکنی) و خیر (حفظ حریم) را الهام کرد.

(۳) وحی و أدله‌ی نقلی: کتاب قرآن و سُنَّت یعنی گفتار (تقریر) و رفتار معصومین را گویند. أدله‌ی نقلی در اموری که عقل به آنها راه پیدا می‌کند، کارش ارشاد به حکم عقل (پیش از آن که عقل به آنها دست یابد) و تأیید آن است؛ (پس از آن که عقل به آنها دست یافت). همچنین در اموری که عقل به آنها راه پیدا نمی‌کند، کارش آموزش است.

وَ يَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ: و آنچه را که نمی‌دانید به شما می‌آموزد.

مثال) کمیت و کیفیت عبادات و رابطه‌ی اعمال و نتیجه‌ی آخرتی آنها

ضرب‌المثل "درخت گردکان به این بزرگی (بلندی)، درخت خرپزه الله‌اکبر!"

پیامبران، آنچه را که انسان‌ها با عقل و تجربه‌ی فردی و جمعی نمی‌توانند به آن برسند را به آنها می‌آموزند. (رابطه‌ی عمل و جزای قیامتی آن) (گندم از گندم بروید، جو ز جو)

جلسه نهم (سه شنبه ۱۴۰۱/۹/۸)

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا (الدُّنْيَا) هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ: پس پرهیزگاران را در این جهان فضیلت‌هاست؛ گفتارشان به صواب مقرون است.

مَنْطِق (از ریشه‌ی "نطق" با سه حرف اصلی "ن ط ق" بر وزن اسم مکان و در قالب مصدر "میمی"): به معنای بیان و آشکار کردن (نشان دادن) چیزی می‌باشد. در اصل، آن چیزی است که نطق در آن قرار داده می‌شود که ظرف نطق و قالب آن نطق (نوع و روش سخن گفتن) و تَعْقُل (نوع و روش اندیشه کردن) می‌باشد.

مَنْطِق بر ۲ گونه است:

(۱) سخن گفتن: خود شامل ۲ نوع قولی (زبانی) و تکوینی (در آفرینش) می‌شود:

(۱) سخن گفتن قولی (زبانی): شامل ۲ دسته‌ی قراردادی (همچون زبان‌های رایج بین انسان‌ها که با قرار دادن الفاظی و علامت‌هایی برای بیان معانی و مقصود به وجود می‌آید.) و غیرقراردادی یا طبیعی (مثل زبان حیوانات و گیاهان) می‌باشد.

مثال قراردادی) آب (فارسی) به ترکی "سو" و همچنین به زبان عربی "ماء" گفته می‌شود.

مثال غیرقراردادی) داستان حضرت سلیمان (علیه السلام) و مورچه (حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: تا چون به وادی مورچگان رسید، موری (پیشوای موران) گفت: ای موران، همه به خانه‌های خود اندر روید: مبدا سلیمان و سپاهیان‌ش ندانسته شما را پایمال کنند).

مثال غیرقراردادی) وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ: و موجودی نیست در عالم جز آن که ذکرش، تسبیح و ستایش حضرت اوست و لیکن شما تسبیح آنها را فهم نمی‌کنید.

نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

مثال غیرقراردادی) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: در روزی (روز قیامت) که زبان و دست و پای ایشان بر اعمال [ناشایسته‌ی] آنها گواهی دهد.

(۲) سخن گفتن تکوینی (در آفرینش): تکوین به این معناست که وجود یک چیز به گونه‌ای باشد که مطلبی را برساند یا روشن کند.

مثال) آفرینش، داد می‌زند و خود نشان می‌دهد که خالق دارد و قابل کتمان کردن نیست.

مثال) نقّاشی حرفه‌ای، خود نشان می‌دهد که اثر یک نقّاش چیره‌دست است.

مثال) نوری که در لامپ وجود دارد، خود نشان‌دهنده‌ی برق جریان یافته در مدار است.

(۲) عقل: در منطق و فلسفه، انسان را این گونه تعریف می‌کنند: حیوان (موجود زنده و گویا) ناطق (متفکر دارای قُوّه‌ی عقل (همان قُوّه‌ی حل مسئله و قُوّه‌ی تشخیص، سنجش، گزینش و آنچه که انسان به وسیله‌اش، مشکل‌ش را حل کرده و به اختراع و ابداع می‌رسد). را گویند که قدرت فکر کردن، مرتّب نمودن معلومات و رسیدن به مجهولات یعنی معلوم نمودن یک مجهول دارد).

چرا به عقل، نطق گفته می‌شود؟

زیرا که عقل، قُوّه‌ی تفکر است و تفکر نیز در قالب زبان ریخته می‌شود. بنابراین عقل را نطق می‌گویند.

صَوَاب (از ریشه‌ی "صَوَّب" با سه حرف اصلی "ص و ب" هم ریشه‌ی إصَابَت و مصیبت): در معنای رسیدن به واقعیت و حقیقت (هر دو به معنای آنچه که وجود دارد). است. در اصل، صَوَاب همان کلام و روش سخن گفتن یا تفکر مطابق با اعتقاد و واقع است؛ یعنی واقعیت همان طور که هست، درک شود.

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ: و آنچه از رنج و مصائب به شما می‌رسد، همه از دستِ [اعمال زشت] خود شماست در صورتی که خدا بسیاری از اعمال بد را عفو می‌کند.

صِدْق در معنای راست‌گویی (همان صَوَاب به معنی درست) بر ۲ نوع است:

(۱) منطقی: مطابقت محتوای عبارت یا کلام و گزاره‌ای با واقع؛ خواه گوینده‌ی آن عبارت، اعتقاد به واقع بودن آن گزاره داشته باشد و یا نداشته باشد.

(۲) اخلاقی: مطابقت محتوای عبارت یا کلام و گزاره‌ای با اعتقادات گوینده‌ی آن.

کِذْب در معنای دروغ‌گویی بر ۲ نوع است:

(۱) منطقی: عدم مطابقت محتوای عبارت یا کلام و گزاره‌ای با واقع؛ خواه گوینده‌ی آن عبارت، اعتقاد به واقع بودن آن گزاره داشته باشد و یا نداشته باشد.

(۲) اخلاقی: عدم مطابقت محتوای عبارت یا کلام و گزاره‌ای با اعتقادات گوینده‌ی آن.

نکته: صَوَاب، آن سخن (نُطق) است که هم صدق منطقی و هم صدق اخلاقی داشته باشد.

نکته: اولین ویژگی متّقین و انسان‌ها از نظر امام علی (ع)، درست اندیشیدن و درست سخن گفتن است.

جلسه دهم (سه شنبه ۱۴۰۱/۹/۱۵)

سخن گفتن بهتر است یا سکوت؟

امام سجّاد (علیه السلام): سکوت و سخن آفاتی دارند که اگر هر دو از آفت به دور باشند، سخن گفتن بهتر از سکوت است.

نکته: انسان بودن شخص انسان، وابسته به نُطق (سخن در قالب زبان) و تفکّر اوست و انسان را حیوانِ ناطق گویند.

امام علی (علیه السلام) در بخشی از خطبه‌ی متّقین در بیان ویژگی‌های آن‌ها می‌فرماید: «مَلَبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ»

مَلَبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ: پوشش‌شان، یک پوشش میانه‌رو است و انحرافی نیست.

لَبَسَه: پوشاندن لباس: هر چیزی که انسان را بپوشاند. (مثال: پیراهن، شلوار، کفش، زیورآلات، عینک، کلاه، روسری و...)

الْإِقْتِصَادُ: در معنای اعتدال و حد وسط است.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِرٌ: و بر خداست بیان راه عدل و راستی (اعتدال و حد وسط)؛ و بعضی راه‌ها جور و ناراستی است.

قَصْدُ السَّبِيلِ: راهی که معتدل و میانه (نه چپ و نه راست) و بدون انحراف است.

نکته: "اقتصاد" متضاد "انحراف" و "حرف" متضاد "قصد" است.

مُخْرِف/حرف: از حد وسط خارج شدن تحریف: از مطلب و مسیر اصلی خارج شدن

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْبِدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ: و از مردم، کسی هست که خدا را به زبان و به ظاهر می پرستد. (نه از باطن و حقیقت).

روایتی از دردمندی حضرت: امام علی (ع) به همراه قنبر (خدمتکارشان) به بازار رفتند و دو لباس ارزان قیمت و گران قیمت خریدند؛ که حضرت، آن لباس ارزان قیمت را برای خود و لباس گران قیمت را به غلام خود دادند. (چون جوان بودند و می بایست آراسته تر باشند) و فرمودند: من چگونه نام خود را مسلمان بگذارم وقتی که خود سیر باشم و باقی افراد مسلمان در اقصی نقاط جهان گرسنه باشند؟ حاکم جامعه‌ی اسلامی باید همچون فقیرترین افراد آن جامعه زندگی کند.

نکته: لباس پس از سخن (نطق)، نشانه‌ی انسان بودن است زیرا نشان دهنده‌ی نوع تفکر و اندیشه‌ی فرد است.

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

این سخن حضرت سعدی درست است اما لباس، نمود شخصیت انسان است که می بایست میانه بوده و انحرافی نداشته باشد.

پوشش بدن انسان و اهمیت آن در قرآن کریم (آیات ۱۹ تا ۲۷ سوره‌ی اعراف):

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ: و ای آدم، تو با جفت در بهشت منزل گزینید و از هر جا [و هر چه] بخواهید تناول کنید ولیکن نزدیک این درخت نروید؛ (درخت گندم، انگور، سیب یا...) که از ستمکاران خواهید گشت.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ: آن گاه شیطان، آدم و حوا (هر دو) را به وسوسه فریب داد تا زشتی‌هایشان را که از آنان پوشیده بود، بر ایشان پدیدار کند و گفت: خدای تان شما را از این درخت نهی نکرد جز برای این که مبادا [در بهشت] دو فرشته شوید یا عمر جاودان یابید.

و قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِينَ النَّاصِحِينَ: و بر آنان سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم.

فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ: پس آنان را به فریب و دروغی از آن مقام بلند [فرود آورد؛ پس چون از آن درخت تناول کردند، زشتی‌هایشان (مانند عورات و سایر زشتی‌های پنهان) بر آنان آشکار گردید و بر آن شدند که از برگ درختان، بهشت خود را بپوشانند؛ و پروردگارشان آنها را ندا کرد که آیا من شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟

نتیجه: بنابراین خدا آن‌ها را به خاطر ستم و ظلم به خودشان، از بهشت به زمین فرستاد و تا روز قیامت، زمین را جایگاه آنان قرار داد؛ تا در زمین زندگی کرده و در روز رستاخیز برانگیخته شوند.

برداشت از سخن امام علی علیه السلام: ابلیس، ۶ هزار سال پیش از خلقت آدم خلق شده است و علت رانده شدن او، کبرش بود و گرنه خدا را در قالب ملائکه عبادت می کرد با این که ملک نبود. نکته: هر کس که خطایش زیاد شود، حیا (عامل سعادت انسان) نمی کند و جهنمی می شود. الإمام علی (ع): مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ؛ هر که کم شرم و بی حیا شود، پارسایی اش کاهش می یابد.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ؛ ای فرزندان آدم، محققاً ما لباسی که ستر عورات شما کند و جامه هایی که به آن تن را بیارایید، برای شما فرستادیم؛ و لباس تقوا، نیکوترین جامه است. این سخنان همه از آیات خداست. [که به بندگان فرستادیم.] شاید خدا را یاد آورند.

۲ کاربرد لباس: (۱) یواری: می پوشاند. (۲) ریشاً: زینت است.

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را فریب دهد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد (در حالی که جامه از تن آنان بر می کند تا قبايح آنان را در نظرشان پدیدار کند)؛ همانا آن شیطان و بستگانش، شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید. ما نوع شیطان را دوستدار و سرپرست کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.

نتیجه: مقام شیطان از انسان کمتر است و بر کسی تسلط (سلطه) ندارد و ولی و سرپرست کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند.

نکته: لذت جویی غیر شرعی حرام است و همچنین حجاب برای حفظ احترام خود شخص واجب می باشد.

حد و حدود حفظ حجاب:

و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَتَّبِعْنَ بِخُمْرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ؛ و زنان مؤمن را بگو تا چشم هارا از نگاه ناروا [بیوشند و فروج و اندام شان را از عمل زشت] محفوظ دارند و زینت و آرایش خود جز آنچه قهراً ظاهر می شود، [بر بیگانه] آشکار ن سازند؛ و باید سینه و بر و دوش خود را به مقنعه بپوشانند.

نکته: غیر از گردی صورت و مچ دست نباید از خانم ها معلوم باشد و آقایان هم نباید با اندام خود جلب توجه کنند. لباس ما نباید تشبیه به کفار داشته باشد. مثلاً اگر برای مردان کشوری پوشیدن دامن آزاد گردیده است، نباید با پوشیدن دامن، شبیه آنان شد. همچنین لباس نباید انگشت نما شود که این موضوع با آلبسه ی خاص همچون لباس روحانیت، پلیس و... متفاوت است.

امام علی علیه السلام می فرماید: أَسَدُ حَطُومٍ خَيْرٌ مِنْ سُلْطَانٍ ظَلُومٍ؛ وَ سُلْطَانٌ ظَلُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنٍ تَدُومٍ؛ شیر درنده بهتر است از فرمانروای ستمگر و فرمانروای ستمگر بهتر است از فتنه های دیرپای.

نتیجه: نظم اجتماعی هر چند با وجود حاکم ستمگر بهتر از هرج و مرج جمعی است.

جلسه یازدهم (سه شنبه ۱۴۰۱/۹/۲۲)

و مَشِيَّتُهُمُ التَّوَّاضُعُ؛ و راه رفتن شان با تواضع و فروتنی است.

مشی: راه رفتن، روش زندگی، روش اندیشیدن و...

تَوَاضَعُ (از ریشه‌ی "وَضَعَ" به معنی پایین متضاد با "رَفَعَ" به معنی بالا): به معنای فروتنی و کوچکی کردن است.

تَوَاضَعُ اخلاقی با ۳ چیز (رذائل اخلاقی) متضاد است:

(۱) کِبَر: خودبزرگ‌بینی: اعتقاد به این که من برتر هستم.

(۲) غُرُور (از ریشه‌ی "غَرَّ" به معنی فریب): به معنی فریفتگی است؛ یعنی فریب داشته‌های خود را خوردن.

نکته: شیطان، مغرور و خودفریفته بود که از گروه فرشتگان رانده شد.

(۳) عُجْب: خودپسندی را گویند.

نکته: خودبینی در هر سه مورد فوق نهفته است. ما حق داریم برتر باشیم اما نباید خودبترترین باشیم که رذیله‌ی اخلاقی است.

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ: هرچه از انواع نیکویی به تو رسد، از جانب خداست و هر بدی رسد، از خود توست.

نتیجه: انسان در برابر خداوند متعال که وجود کامل و مطلق می‌باشد، هیچ است.

فرق کِبَر با تَكَبُّر در چیست؟

تَكَبُّر به معنای اظهار بزرگی است و انسان در درون خود، خود را بزرگ نمی‌پندارد و بعضاً می‌تواند خوب هم باشد. حالت اوّل برای هر مؤمن و متقی، تَوَاضَعُ اصل است اما نه در همه‌جا؛ اگر ما در مقابل مُتَكَبِّرِی که اصلاح نمی‌شود، تَوَاضَعُ پیشه کنیم، خود را خوار کرده و در همین حال که در حق طرف مقابل خیانت می‌کنیم و باعث تقوُّیَتِ تَكَبُّرِ او می‌شویم، عملاً در حق خود نیز جنایت کرده‌ایم و زمینه‌ی اصلاح آن فرد، دیگر فراهم نمی‌گردد. کِبَر، درونی بوده و در همه حال بد است و خودبزرگ‌بینی می‌باشد.

نکته: در ابتدا، انسان متواضع باید تذکر زبانی بدهد و اگر پاسخ مناسبی دریافت نکرد، تَوَاضَعُ بیش از حد را کنار بگذارد.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا: و در زمین، با تَكَبُّر و سرمستی راه مرو که تو هرگز نمی‌توانی [با قدم‌هایت] زمین را بشکافی؛ و هرگز در بلندی قامت، نمی‌توانی به کوه‌ها برسی.

نقلی از پیامبر اکرم (ص): وَ تَكَبَّرُوا مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ؛ فَإِنَّ التَّكَبُّرَ مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ عِبَادَةٌ: با مُتَكَبِّرَان، مُتَكَبِّرَانه رفتار کنید که این گونه رفتار، خود عبادت است.

اشک کباب موجب طغیان آتش است

اظهار عجز پیش ستمگر ز ابلهی است

نباید کرد بیش از حد که هیبت را زیان دارد

تواضع گر چه محبوب‌ست و فضل بی‌کران دارد

عَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: چشمان خود را بر آن چه خدا حرام کرده می‌پوشانند.

عَمَّا (عَنْ مَا): از آن چه که

عَضَّ بَصَر: چشم‌پوشی کردن (و نه چشم‌بستن)، خیره‌نشدن به چیزی، نگاه‌نکردن

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا (از نوع نافیه) اِغْتَنَمَ أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا (از نوع موصوله) اِغْتَنَمَ بِغَضِّ الْبَصَرِ: حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هیچ کس، هیچ نعمت و غنیمتی را که از پوشاندن چشم از حرام نزد واجب الوجود (خداوند متعال) فاضل تر باشد را به دست نیاورد. (سود نبرد). وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: و مبادا دیدگانت از آنان بگردد؛ از آن رو که به زینت‌های دنیا مایل باشی.

۲ زبان کنترل نکردن چشم:

(۱) حسرت چیزی که دیده‌ایم و هوس کرده‌ایم اما در توان مان نیست که به دست بیاوریم را می‌خوریم و این حسرت، مدام با ما خواهد بود.

(۲) آشفتگی ذهن و خیال

نکته: در قواعد و دستور زبان عربی، در جمع انسان‌های مؤنث و مذکر، فعل و صفت به کار برده شده حتماً به صورت مذکر است. در آیات قرآن، جمع‌ها اغلب برای هردوی زن و مرد است. مثال) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ: ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید. (هم زنان و هم مردان)

نکته: گاهی برای رفع شبهه و تأکید بر یک مطلب مهم، به تفصیل برای زن و مرد حکمی آورده می‌شود و هردوی ایشان ذکر می‌شوند. مثال) طَلَبَ الْعِلْمُ فَرِيضَةً عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ: یاد گرفتن و علم آموزی، بر هر مرد و زن مسلمان، واجب دینی است. مثال) غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ: چشمان خود را می‌پوشانند. **نکته:** کنترل چشم برای مرد مسلمان هم واجب است و مختص خانم‌ها نیست. مثال) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ: [ای رسول ما] مردان [و زنان] مؤمن را بگو تا چشم‌ها را [از نگاه ناروا] بپوشند و فُروج و اندام‌شان را [از کار زشت با یکدیگر] محفوظ دارند. وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا: و [ای انسان] هرگز آن چه را که بدان علم و اطمینان نداری، دنبال مکن که چشم و گوش و دل، همه مسئول‌اند.

علم در نوعی از دسته‌بندی بر ۲ گونه‌ست: (۱) علم نافع (الْعِلْمُ النَّافِعُ) (۲) علم غیر نافع (اللَّهِمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ: خدا یا! به تو پناه می‌برم از دانشی که سود نمی‌دهد): علمی بیهوده که روح انسان را مکدر می‌سازد و سبب آشفتن ذهن او می‌شود. علم [با در نظر گرفتن احکام تکلیفی] شامل ۵ نوع است:

(۱) واجب: خود بر ۲ نوع است: (۱) عینی: کاری که بر هر فردی، انجام آن واجب است و انجام دادن دیگران، تکلیف را از فرد دیگر بر نمی‌دارد. مثال) خواندن نماز و اعتقاد به خدا بدون تقلید کورکورانه و با استدلال عقلانی و منطقی قابل قبول برای خود شخص. **نکته:** علم واجب عینی شامل ۳ گونه‌ی عقاید [اصلی] با استدلال، اخلاق و احکام مورد ابتلاء (مورد نیاز) می‌شود.

(۱) عقاید [اصلی] با استدلال: باید توجه داشت که مسائل عقیدتی، همگی تحلیلی هستند و نه تقلیدی؛ تقلید در عقاید نادرست است و هیچ کس حق تقلید ندارد و در نتیجه، عقیده‌ی تقلیدی به هیچ وجه پذیرفتنی نخواهد بود. باید فرد، با دلیل قانع کننده، برای خود استدلال داشته باشد و لزومی ندارد که دیگران را قانع کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ قُتِلَ تَحْتَ رَايَةٍ عَمِيَّةٍ تَدْعُوا عَصَبِيَّةً أَوْ يَنْصُرُ عَصَبِيَّةً فَقَتَلَتْهُ جَاهِلِيَّةٌ. پیامبر خدا(ص) فرمود: [هر کس زیر پرچمی کورکورانه به گونه‌ای بجنگد] که خشم و دعوت و یاری او از روی تعصب باشد، او بر عقیده‌ی جاهلیت کشته شده است.

(۲) اخلاق: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ إِيذْفَعُ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. و هرگز نیکی و بدی [در جهان] یکسان نیست؛ همیشه بدی [خلق] را به بهترین شیوه [که خیر و نیکی است]. دور کن تا همان کس که گویی با تو بر سر دشمنی است، دوست و خویشاوند تو گردد. (نَفْسٍ وَاحِدَةً)

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

(۳) احکام مورد ابتلاء (مورد نیاز): شامل ۲ نوع فردی و اجتماعی است و هریک مورد نیاز جامعه هستند.

(۲) کفایی (برای بقا لازم است): کاری که خداوند می‌خواهد توسط فرد یا گروهی انجام شود و انجام دادن یک نفر یا یک گروه، تکلیف را از دیگران ساقط و برطرف می‌کند. مثال) تحصیل در امور سیاست، مدیریت، پزشکی، اقتصاد، ریاضی، علوم دینی و... که این امور برای هر جامعه‌ای مورد نیاز است.

مثال) فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ: چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند، مردم خود را هشدار دهند؟ باشد که از زشتکاری حذر کنند.

نکته: متخصصان دینی باید در جامعه حاضر باشند تا علوم دینی و احکام و نیازهای مردم را در اخلاق و تفسیر برطرف سازند.

(۲) مستحب (برای بقا لازم نیست): یادگیری این گونه از علوم واجب نیست اما سبب پیشرفت و توسعه‌ی کشور می‌شود و اوضاع زندگی اجتماعی را بهتر می‌سازد.

(۳) مباح: در لغت به معنای روا و جایز است و در اصطلاح فقه اسلام، عملی است که انجام و ترک آن بر مکلف مساوی است؛ نه عذابی دارد و نه پاداشی. مثال) راه رفتن.

نکته: هر آنچه در موارد چهارگانه‌ی واجب، حرام، مستحب و مکروه نباشد، در قلمروی مباحات تلقی می‌گردد.

(۴) مکروه: به طور کلی چیزی که اگر آدم انجام بدهد، گناهی مرتکب نشده و عقوبت هم ندارد اما مَرَجُوح به ترک است یعنی ترجیح داده شده که ترک شوند، مکروه می‌گویند. این کار، لغو و بیهوده است و هیچ فایده‌ی دنیوی و آخروی ندارد و هدردهنده‌ی عصاره و سرمایه‌ی هستی، یعنی همان زمان و وقت است.

(۵) حرام: بعضی علوم، از آن جهت که قضاوت مردم و داوری‌شان را در پی دارد، حرام می‌باشند. مثال) سحر و جادو، تسخیر جن، کِهانت، قیافه‌شناسی و... در عمل حرام هستند.

نکته: بعضی موارد همچون "عمل به سحر" کُفر نیز محسوب می‌شوند. ("عمل به سحر" با "علم به سحر" که ممکن است برای مقابله با یک ساحر فریب‌کار استفاده شود، متفاوت است. هر دو حرام بوده اما "علم به سحر" کُفر نیست.)

نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ، كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّحَاءِ: آن‌چنان به بلا خو گرفته‌اند که گویی در آسودگی هستند.

الْبَلَاءُ (متضاد الرِّخَاءِ): ننگنا، سختی، گرفتاری، آشکار کردن (امتحان بلا است زیرا سبب آشکار کردن توانایی‌های فرد می‌شود).

الرِّخَاءُ (متضاد الْبَلَاءِ): راحتی، گشایش، آسایش

طبق توحید افعالی، همه چیز خواست خداست و هر آنچه که رخ می‌دهد، از جانب اوست و وابسته به صلاح ما است. هر چه خدا برای مؤمن [که تکالیفش را انجام می‌دهد و به وظیفه‌اش عمل می‌کند]، خیر و صلاح بداند، پیش پایش قرار می‌دهد و همه چیز عالم برای آزمایش است و می‌بایست برای هر آزمایش، روش خاص خودش را پیشه کرد.

نکته: باید که در الشَّدَائِدِ، صَبور و در الرِّخَاءِ، شُکور بود. مثال امتحان) سلامتی و بیماری، غنا و تنگدستی و...

نتیجه: هر چه پیش آید، خوش آید. (کمال تقدیرگرایی و تسلیم محض اراده‌ی خدا شدن) بنابراین باید در همه حال شکرگزار خدا بود یعنی نعمت او را در همان مسیری که خدا (نعمت‌دهنده یا مُنعم) خواسته است، صرف کرد.

وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ [لَهُمْ] عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَفِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً غَيْرَ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ: و اگر مدت عمری نبود که خداوند برای‌شان مقرر داشته، به سبب شوقی که به پاداش نیک و بیمی که از عذاب روز بازپسین (قیامت) دارند، چشم برهم‌زدنی جان‌های‌شان در بدن‌های‌شان آرام و قرار نمی‌گرفت.

الْأَجَلُ: سررسید و پایان مهلتی است که برای هر چیز مادی وجود دارد و برای انسان نیز یک پایانی در این دنیا تعریف شده است.

جَزَاء: به‌طور کلی به نتیجه‌ی یک چیز جَزَاء گفته می‌شود و شامل "ثواب" و "عقاب" می‌باشد.

شَوْقًا: حالتی از انسان است که در اثر دوری از چیزی که آن را دوست دارد و می‌خواهد که به‌دست بیاورد، پدید می‌آید. این دوست داشتن، رغبت و میل شدیدی است که آن را شوق می‌گویند.

الثَّوَاب: پاداشی است که در جَزَاء و نتیجه‌ی عمل شایسته داده می‌شود و کمی با أَجْر (مُزد) تفاوت دارد.

الْعِقَاب (از ریشه‌ی "عَقَبَ" و هم‌ریشه‌ی "عُقُوبَت"): گرفتاری که به دنبال یک عمل ناشایست پدید می‌آید را می‌گویند. (جَزَاء عمل نادرست)

خَوْفًا مِنَ الْعِقَاب: ترس ناشی از جهل را گویند. مثال) خَوْف از تاریکی، به‌دلیل مجهول و ناشناخته بودن اشیاء در تاریکی است. (نمی‌دانیم چه چیزی در انتظار ما است).

ذَنْب: دنبال (استخوان) انتهای ستون فقرات یا همان دنبالچه)، نتیجه‌ی گناه جَنَاح: گناه

الْأَجَلُ (سررسید و پایان مهلت): بر ۲ نوع (در اصل یکسان) است:

۱) مُعَلَّق (آویخته شده و وابسته): یک‌سری عوامل جسمانی (بهداشتی) و روحانی (معنوی) وجود دارند که می‌توانند أَجَل را به تأخیر بیندازند و یا بلعکس.

۲) مُسَمًّى (مُعَيَّن): أَجَل در عالم خدا که بی‌زمان است، کاملاً مشخص بوده و آن عالم همچون این دنیا در بند زمان نیست.

امام علی (علیه السلام): عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ: کسی که به عظمت الهی پی برد، خداوند در باطنش بزرگ و مخلوق در نظرش کوچک می شود. **نکته:** این دید حقارت به مخلوقات نیست و تأکید بر عظمت خالق و مقایسه است.

نفس: به معنای خود است و نفس هر چیز، حقیقت باطنی آن می باشد.

ماده گراها می گویند که وجود برابر ماده است و تنها، جسم انسان تشکیل دهنده حقیقت اوست و منکر معاد می شوند. رویه ی دوئالیستی برخاسته از دوئالیسم دکارتی می گوید: انسان مرکب شامل ابعاد جسمانی (مادی) و روحانی (غیرمادی یا مجرد) است.

قرآن کریم بر این نظر است که حقیقت و نفس انسان تنها روح اوست و جسم انسان (قفس روح)، تنها وسیله ای می باشد که انسان بدان تلاش می کند تا روح خود را تقویت کند.

تفسیر مرگ در قرآن کریم:

تَوَفَّى (از ریشه ی "وَفَّى"): گرفتن یک چیز به نحو کامل به گونه ای که حتی جزء یا بخش کوچکی از آن هم باقی نماند و به همه چیز وفا شود. حقیقت انسان که نفس اوست، به طور کامل گرفته می شود و جسم انسان، گرفته نشده و از عالم ماده محو نمی گردد.

نتیجه: جسم انسان، حتی بخشی از وجود او هم نیست زیرا به هنگام مرگ دریافت نمی شود. **فوت:** از دست رفتن یک چیز

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ: بگو: فرشته ی مرگ که مأمور قبض روح شماست، جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ، به سوی خدای خود بازگردانیده می شوید.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا: خداست آن که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن کس را که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب، روحش را قبض می کند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: تا هنگامی که فرستادگان ما (مَلَكُ الْمَوْتِ و فرشتگان قبض روح) بر آنان فرا رسند که قبض روح آنان کنند، به آنان گویند: چه شدند آن هایی که به جای خدا به ربوبیت می خواندید (مانند بتان جمادی و غیر جمادی و هواهای نفسانی)؟ **نکته:** اسامی مختلف بعد غیرمادی انسان: قلب، روح، نبض، عقل و...

فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مَعْدَبُونَ: تنها آفریدگار در نظرشان بزرگ است و جز او هر چه هست در دیدگان شان خرد می نماید. با بهشت چنان اند که گویی می بینندش و غرق نعمت هایش هستند؛ و با دوزخ چنان اند که گویی می بینندش و به عذاب آن گرفتار هستند.

نکته: "جَنَّت" در اصل آن باغی است که پوشش گیاهی کاملی دارد و زمین آن کاملاً سرسبز است و در هیچ زمانی به علت پوشش گیاهی زیاد، آفتاب به زمینش نمی رسد. (إرجاع داده می شود به توضیح "جَنَّة" در صفحه ۷ جزوه)

درجات ایمان: باور انسان درجاتی دارد که به چهار دسته ی کلی تقسیم می شود:

(۱) وهم: احتمال زیر ۵۰ درصد را گویند.

(۲) شک: احتمال ۵۰ درصد را گویند.

نکته: "وهم" و "شک" باور نیستند.

۳) ایمان (پذیرفتن یا تصدیق): احتمال بالای ۵۰ درصد را گویند که دارای دو حالت است؛ اگر این احتمال هنوز به ۱۰۰ نرسیده باشد، ظَنّ است که دارای حداقل درجه‌ی تصدیق یا ایمان می‌باشد. اگر این احتمال به ۱۰۰ رسیده باشد، آن را یَقین گویند که بالاترین درجه‌ی ایمان است و بسیار کامل و البته کمیاب بوده و حتی یک درصد هم احتمال تردید در آن وجود ندارد.

نکته: یَقین بر ۳ گونه‌ست:

(۱) علمُ اليَقينِ یَقينِ عَقْلانی و منطقی): یقینی است که با استدلال و عقل به دست می‌آید و ممکن است شامل چیزهایی باشد که حتی به عینه ندیده‌ایم اما احتمال خطای آن برای مان وجود ندارد و از آن مطمئن هستیم.

(مثال) با دیدن دود آتش، به درک و استدلال وجود آن می‌رسیم. (مثال) استدلال برای درک وجود خدا و معاد با دیدن مخلوقات.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ: نه چنین است؛ حَقّا اگر به طور یقین می‌دانستید [که چه حادثه‌ی بزرگی در پیش دارید، هرگز به بازی دنیا از عالم آخرت غافل نمی‌شدید]. البته [پس از مرگ]، دوزخ را مشاهده خواهید کرد و سپس به چشم یقین، آن دوزخ را می‌بینید. آن گاه در آن روز، از نعمت‌ها شما را باز می‌پرسند.

(۲) عینُ اليَقينِ: مشاهده‌ی حقیقت و از آیات و نشانه‌های چیزی، به اثبات وجود آن رسیدن. (مثال) جلورفتن و حس گرمای آتش

(۳) حقُ اليَقينِ: در باطن عالم است و شهود جسمانی ندارد و شهود باطنی دارد و علم به آن را در عمل یکی می‌بینیم. این یقین را شخص در وجودش می‌یابد. (مثال) افتادن درون آتش و شعله‌ور شدن و سوختن که در اصل، با آن آتش یکی می‌شویم.

نکته: معاد، شهود قلبی و باطنی دارد و به‌طور جسمانی نمی‌بینیم. متقین، یقین حاصل کرده‌اند که به درجه‌ای از "علمُ اليَقينِ" رسیده‌اند که در بهشت متنعم‌اند.

قُلُوبُهُمْ مَخْزُونَةٌ: دل‌های [پرهیزکاران] اندوهگین است.

قَالَ فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ: الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حَزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَ أَذْلُ شَيْءٍ نَفْسًا: امام علی (ع) درباره‌ی صفت مؤمن فرمود: مؤمن را شادمانی در چهره است و اندوه در دل؛ حوصله‌اش از همه بیشتر و نفس‌ش از همه خوارتر است.

انسان‌ها (قلب‌ها) ۳ دسته‌اند:

(۱) أهل الدُّنْيَا (دنیاطلبان): کسانی هستند که در تلاش‌اند تا تحصیل سرمایه کرده و دنیای‌شان را آباد گردانند. آن‌ها مدام مشغول و وابسته به دنیا هستند. قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالدُّنْيَا وَ قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْعَقْبَى وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالدُّنْيَا لَهُ الشَّدَّةُ وَ الْبِلَاءُ: قلبی که مشغول و وابسته به دنیا است؛ اما آن قلبی که سرگرم و وابسته به دنیا است، همیشه دچار سختی و گرفتاری است.

۳ دلیل سختی و گرفتاری دنیاطلبان: (۱) این دنیا محدود است و انسان، زیاده‌خواه و بی‌نهایت طلب بوده و در این دنیا به تمامی خواسته‌هایش نخواهد رسید. او همیشه حسرت چیزهایی را می‌خورد که دوست دارد به دست بیاورد اما به دست نخواهد آورد.

(۲) این دنیا موقت است و چیزهایی که دوست‌شان داریم و در اختیارمان هست را روزی از دست خواهیم داد. (مثال) مال، جان، زمان (عصاره و سرمایه‌ی هستی) و...

(۳) این دنیا سرشار از نگرانی‌ها، اضطراب، غم و اندوه است. ما همیشه ترس از دست‌دادن را همراهمان خواهیم داشت.

(۲) أَهْلِ الْعُقَبِ: کسانی هستند که تلاش‌شان در جهت به‌دست آوردن آخرت بوده و هرچه که طالب‌اند، مَتَاع (قابل تبدیل شدن به چیز ارزشمند) و کالای سعادت آخروی‌شان است؛ آنها تاجر بوده و تجارتی پرسود می‌کنند. **نکته:** آنها همیشه حُزن دارند که چرا بعضی اوقات، انحراف دارند و قدمی در جهت کار خیر برنمی‌دارند.

(۳) أولیاءالله: رویکرد اصلی آنان، رضایت خداوند متعال و قُرب اوست؛ آن‌ها حتّی برای بهشت نیز کار نمی‌کنند و فقط خدا را می‌خواهند که کمال مطلق است و با تحصیل دُنیا، وَقَف و اِنفاق می‌کنند و صدقه می‌دهند.

نکته: اولیای الهی هیچ حُزن و اندوهی از دنیا و آخرت ندارند و تنها غم ایشان، فراق (دوری) از خداست.

در ضمیر ما نمی‌گنجد به‌غیر از دوست کسی هردو عالم را به دشمن ده، که مارا دوست (خدا) بس

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ: آگاه باشید که دوستان خدا، هرگز هیچ ترسی از حوادث آینده‌ی عالم و هیچ حسرت و اندوهی از وقایع گذشته‌ی جهان در دل آن‌ها نیست.

مبتلایی به غم محنت و اندوه فراق ای دل این ناله و افغان (دیدهای خون‌بار) تو، بی چیزی نیست

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ: دل‌های [پرهیزکاران] اندوهگین، مردم از آزارشان در امان، تن‌های‌شان لاغر و درخواست‌های‌شان اندک، نفس‌شان عقیف و دامن‌شان پاک است.

مَأْمُونٌ: در امنیت بوده نَحِيفَ (متضاد "سَمین" به معنای فربه، چاق): لاغر، باریک‌اندام ثَمین: باارزش، قیمتی

لاغری متّین به ۳ دلیل است:

(۱) دنبال چرب و شیرین دنیا (مادیات) نبوده و پیروی ریاضت‌ها و سختی‌های شرعی هستند.

(۲) در عبادت و کارشان بسیار پرتلاش و پرکار ظاهر می‌شوند.

(۳) ترس از عذاب عقوبت دارند. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ لَا يَتَيَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَى

رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَ ظُهُورِ مَلَكِ الْمَوْتِ لَهُ: رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن همیشه از سوء عاقبت، خائف و بیمناک است و به رسیدن به رضوان الهی و خشنودی حق، یقین و اطمینان ندارد تا آن‌هنگام که قبض روح می‌شود و مَلَكُ الْمَوْتِ در کنارش حاضر می‌گردد. صَبَرُوا أَبَامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً: در روزگار کوتاه دنیا، صبر کرده تا آسایش جاودانه‌ی قیامت را به‌دست آورند. **نکته:** تنها گروهی که در روز قیامت، بدون محاسبه اجر و پاداش دریافت می‌کنند، صابرین هستند.

صبر بر ۳ نوع است:

(۱) در مقابل مُصِيبَت و بَلَاء

(۲) در مقابل معصیت: نفس اماره متمایل به گناه است و باید در برابر وسوسه‌ها صبر و شکیبایی نمود.

(۳) در مقابل طاعت: تکلیف و سختی است و نیاز به بردباری فراوان دارد.

تِجَارَةً مُّربِحَةً يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ: تجارتی پرسود که پروردگارشان فراهم فرموده [را به دست می آورند].

أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا وَ أَسْرَتْهُمْ فَقَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا: دنیا می خواست آن هارا بفریبد اما عزم دنیا نکردند؛ می خواست آن هارا اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند. فدیة: سربها، جان بها دية: خون بها

شب های متّین: أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَتِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِيَهُمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنَهُمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ أَذَانِهِمْ فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ مُفْتَرِشُونَ لِجَنَابِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ: پرهیزکاران در شب بر پا ایستاده، مشغول نماز اند؛ قرآن را جزء به جزء و با تفکر و اندیشه می خوانند. با قرآن، جان خود را محزون و داروی درد خود را می یابند. وقتی به آیه ای برسند که تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت، به آن روی آورند؛ و با جان پر از شوق در آن خیره شوند و گمان می برند که نعمت های بهشت برابر دیدگان شان قرار دارد و هر گاه به آیه ای می رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می سپارند و گویا صدای بر هم خوردن شعله های آتش، در گوش شان طنین افکن است. پس قامت [خود] به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده و از خدا، آزادی خود را از آتش جهنم می طلباند.

رِقَاب: گردن ها (مفرد: رَقَبَة) ترتیل: شمرده و با تائی و تأمل خواندن.

سَقَى: گوش جان سپردن (کمال گوش دادن و شنیدن را گویند).

يَسْتَتِيرُونَ ("إِسْتِثَارَ السَّاكِنِ" در باب "إِسْتِفعال"): به جوشش درآمدن، استخراج کردن. ثار: به جوشش درآمد، انقلاب کرد.

روز های متّین: وَ أَمَّا النَّهَارُ فَخُلَمَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارٍ أَتَقِيَاءُ قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ نَرَى الْقِدَاحَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيُخَسِبُهُمْ مَرَضَى وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مَتَّهِمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زَكَّى أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَغْلَمُونَ: پرهیزکاران در روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی با تقوا هستند که ترس الهی، آنان را چونان تیر تراشیده لاغر کرده است. کسی که به آن ها می نگرد، می پندارد که بیمار اند اما بیماری ندارند؛ و می گوید: مردم در اشتباه اند. آشفتگی ظاهرشان، نشان از امری بزرگ است. از اعمال اندک خود خشنود نیستند؛ و اعمال زیاد خود را بسیار نمی شمارند. نفس خود را متهم می کنند و از کردار خود ترسناک اند. هر گاه یکی از آنان را بستانند، از آن چه در تعریف او گفته شد، در هراس افتاده و می گوید: «من خود را از دیگران بهتر می شناسم و خدای من، مرا بهتر از من می شناسد. خدایا، مرا بر آن چه می گویند، محاکمه نفرما و بهتر از آن قرارم ده؛ و گناهای که نمی دانند را ببامرز.»

تعریف دو کلمه مهم "زَفِير" و "شَهيق":

زَفِير: فریاد کشیدنی است که با فرو بردن نفس یا داخل کردن نفس توأم باشد. (دَم)

شَهيق: ناله ای توأم با برگردان نفس، بیرون فرستادن نفس یا خارج کردن نفس را گویند. (باز دَم)

بَرّ: بار، نیکوکار بَرّ: نیکویی أبرار: نیکوکاران بَرّا (از ریشه ی "بَرّی"): تراشیدن

نکات مهم ترم:

- ۱- امتحان میان ترم از ۶ نمره و امتحان پایان ترم از ۱۴ نمره در نظر گرفته می شود.
- ۲- حضور و غیاب ها (در کلاس های حضوری و غیر حضوری) اهمیت دارد و لحاظ می شوند.
- ۳- پرسش های کلاسی به صورت داوطلبانه نیز انجام می پذیرد و امتیاز مثبت دارد.
- ۴- بخش روز و شب متقین حتماً برای پایان ترم مطالعه شود؛ ترجمه ی آن بسیار حائز اهمیت است.
- ۵- متن کامل خطبه ی متقین (همام) را در کلاس به همراه داشته باشید.

مؤفق و مؤید باشید.